

# قسمت اولی

## محمد معشوق طوسی

### بنام آقای سعیدی

در دیباچهای شاهنامه این نکته را ثبت کرده‌اند که چون فردوسی در اندیشه نظم شهنامه برآمد «از شیخ محمد معشوق طوسی علیه‌الرحمه که از جمله اولیاء الله بود استمداد همت کرد و شیخ فرمود که میان ببندوزبان بگشای که بمقصود خواهی رسید، فردوسی خرم خاطر گشت و دانست که هر تیری که از شست آن بزرگوار رفت بهدف براد رسید ...» مراد از محمد معشوق طوسی همان صوفی معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجریست که حتماً با فردوسی معاصر بوده و در کتب عرفا معروفست. چون چنانکه پس از این خواهد آمد این عارف بزرگ آن زمان درست با فردوسی معاصر بوده و حتی در همان دیاری که اقامتگاه فردوسی بوده است زندگی می‌کرده بهیچ وجه دور نیست و حتی نزدیک یقین است که باشاعر بزرگ ایران محشور بوده است و چون فردوسی قطعاً مشرب تصوف داشته و بدین مسلك که در آن زمان در خراسان و مخصوصاً در طوس رواج بسیار داشته است مائل بوده و از اشعار وی نیز برمی‌آید که ازین طریق بیگانه نبوده است بهیچ وجه دور نیست که باین عارف نامی آن زمان ارادت ورزیده باشد و از و درین کار بزرگ خود همت خواسته باشد و چون چنین رابطه‌ای در میان این دو مرد بوده است بدین می‌ارزد که آنچه در احوال محمد معشوق طوسی فراهم می‌آید درین صحایف گردآورم و جویندگان احوال یکی از بزرگان شعرای جهان که امسال هنوز در جشن هزارساله اوئیم ره آورد کنم :

دریغست که جزئیات احوال این عارف بزرگوار چنانکه می‌باید و شاید چنانکه در حق دیگران از نظایر و همد و شان وی کرده‌اند در کتابهای فارسی و عربی ضبط نشده و تنها از گوشه و کنار باحوال او پی میتوان برد. همین قدر پیداست که از عرفای بزرگ زمان خود بوده و ذکری از و در کتابهاست.

چنانکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آنجا که مشایخ عرفا را می شمارد در شمار کسانی که از زمان ایشان خبر نداشته است (ص ۷۹۵) معشوق طوسی را بهمین اختصار نام می برد. این معشوق طوسی در میان عرفا مقاماتی داشته است و فریدالدین عطار که سینه او گنجینه‌ای از حکایات و داستانهای سیر و سلوک عرفا بوده و در نظم و نثر خود اطوار و احوال و اقوال ایشان را جاودان گذاشته است در منظومه مصیبت نامه خود دو حکایت در باب وی سروده است یکی آنست که گوید:

بود بر دکان عطاران گذر	ناگهی معشوق طوسی را مگر
غالیه ازمشک و عنبر می سرشت	آن یکی عطار خوشتر از بهشت
بود در پیشش خری از بار سست	غالیه بستد ازو معشوق چست
بر پایدی غالیه سوده بکرد	زیر دنبال خر آلوده بکرد
گفت این خلقی که هست این جایگاه	سر این برسید ازو مردی براه
کز دم این غالیه این لاشه خر	از خدا دارند چندانی خبر

و حکایت دوم او اینست:

در عیادت رفت پیشش يك جوان	شد مگر معشوق طوسی ناخوان
تا دمد بادی بر آن مجنون راه	فانچه آغاز کرد آن جایگاه
چون بخوانی برحق افکن باد تو	گفت اگر دادم نخواهی داد تو
جمله او را بایدم نه خویش را	هیچ در خور نیست این درویش را
هست او را جمله زیبا و عزیز	هر چه هست و بود خواهد بود نیز

از این دو حکایت معلوم می شود که معشوق طوسی عارف موحد خدای پرست بوده است و در توحید از وی سخنان روایت می کرده اند.

و نیز عطار در الهی نامه خود این حکایت را می آورد:

جو بی خویشی برون میشد براهی	مگر معشوق طوسی گرمگاهی
ز بی خویشی بزد سنگیش در راه	یکی سگ پیش او آمد بناگاه
در آمد از پیشش روئی همه نور	سوازی سبز جاهه دید از دور
بدو گفتا که هان ای بی خیر هی	بزد يك تازبانه سخت بر وی
که با او بود ای دراصل همرنگ	نمیدانی که بر که می زنی سنگ
چرا از خویش می داریش کم تو	چو از يك قالبی با او بهم تو
فرونی منتت برسک روا نیست	چو سگ از قالب قدرت جدا نیست
بین گریانک مغزی بیش ازین پوست	سگان در پرده پنهانند ای دوست
ولیکن در صفت جایش بلندست	که سگ گرچه بصورت ناپسندست
ولیکن ظاهر او سد آنست	بسی اسرار با سگ در میانست

از این حکایت معلوم میشود که محمد معشوق در اوایل زندگی هنوز در بابک تصوف در نیامده بود سپس حالتی در او پدید آمد و در راه ساوک و سیر وارد شد .

این معشوق طوسی معاصر بوده است با عارف مشهور او آخر قرن چهارم ابوسعید فضل الله بن ابی لخبیر میهنی متولد در روز یکشنبه غره محرم ۳۵۷ و متوفی در شب جمعه چهارم شعبان سال ۴۴۰ و چنانکه معلوم میشود او آخر عمر او با اوایل زندگی و آغاز دوره تصوف ابوسعید مصادف بوده چنانکه در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید این حکایت (ص ۶۸ - ۶۹) آمده است :

« در آنوقت که شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز از ریاضت و مجاهدت فارغ شد و بمیهنه باز آمد و آن حالت و کشف بکمال رسید عزیمت نشابور کرد . چون بدیه باژطوس رسید، دهیست برد و فرسنگی شهر طابران، درویشی را پیش فرستاد و گفت بشهر باید شد بنزدیک معشوق و گفتن : دستوری هست تادروایت تو آئیم؟ و شیخ ماهر گز هیچ کسی را نگفته است که چنین بکن یا چنان مکن گفته است چنین باید کرد و چنان نباید کرد و این معشوق از عقلاء مجانبین وده است و سخت بزرگوار و صاحب حالتی بکمال و نشست او در شهر طوس بوده است و خاکش آنجاست . چون درویش رفت شیخ فرمود تا اسب زین کردند و بر اثر برفت و جمع صوفیان در خدمت شیخ رفتند . چون بیک فرسنگی شهر رسیدند، بموضعی که آنرا دو برادران گویند که بالاست که از آنجا شهر را بتوان دید، اسب ایستاد و جمع جماله ایستادند . چون آن درویش پیش معشوق رسید و آنچه شیخ فرموده بود بگفت معشوق تبسمی بکرد و گفت : برو و بگویی تادراید . چون معشوق در شهر این سخن بگفت شیخ هم از آنجا سب براند، جمع رفتند تادرا راه آن درویش رسید و سخن معشوق بگفت و شیخ هم از راه پیش معشوق آمد و او شیخ ما را استقبال کرد و در بر گرفت و گفت : فارغ باش که این نوبت که آنجا میزند و جایهای دیگر روزی چند راهمه بدر گادتو خواهند آورد...»

از این حکایت بخوبی مسام میشود که معشوق طوسی در آن زمان یعنی در او آخر قرن چهارم صوفی محترم و مسمی بوده و کشف و کرامات داشته و او را برتری می گذاشته اند و بی رخصت وی بحدود او نمی رفته اند و درده باژ با از که همان ولادت گاه و خانه پدری فردوسی بوده و تاه حنه طابران طوس دو فرسنگ بوده است ابوسعید

متوقف شده و از ورخت ورود بشهر طوس خواسته است و این عارف پیر در شهر مقیم بوده و در همانجا وی را بخاک سپرده اند .

جامی در تفحات الانس در باب محمد معشوق چنین می نویسد : « معشوق طوسی قدس الله تعالی سره ، نام وی محمدست ، از عقلاء و جانین بوده است و سخت بزرگوار و صاحب حالت بکمال ، در شهر طوس می بوده است و قبر وی در آنجاست ... » سپس همان شرح ملاقات وی را با ابوسعید ابوالخیر آورده و می گوید : « ... عین القضاة همدانی در بعضی از رسایل خود نوشته است که محمد معشوق نماز نکردی ، از خواجه محمد حمویه و از خواجه احمد غزالی رضی الله تعالی عنهم شنیده شد که روز قیامت صوفیان راهمه این تمنی بود که کاشکی خاکی بودندی که روزی محمد معشوق قدم بر آن خاک نهاده بودی . این محمد ترك قبایسته بود يك روز در جامع طوس آمد شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره مجلس میداشت ، این محمد یعنی محمد معشوق بندی در قبازد و شیخ ابوسعید را خاموش کرد و زبانش بهست ، چون ساعتی برآمد شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت ای سلطان عصر وای سرور وقت خود بندقبای را گشای که بند بر هفت آسمان و زمین نهادی . »

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم همین مطالب را از تفحات الانس نقل کرده و مرحوم اعتماد السلطنه در مجلد اول طالع الشمس از تذکره هفت اقلیم همین سخنان را گرفته است .

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی در کشف المحجوب (ص ۲۱۶) جایی که مشایخ خراسان را که پیش از وی بوده اند می شمارد در ضمن این شماره می گوید : « شیخ محمد معشوق زندگانی نیکو و خوب داشت . »

مرقد این شیخ محمد معشوق در طوس معروف بود و زیارتگاه مردم بشمار میرفته است چنانکه حمد الله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۱۵۱) گوید : « در جانب شرقی او (طوس) قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجاست ... » ، از این گفتار چنین برمی آید که قبر معشوق تا اوایل قرن هشتم و در زمان حمد الله مستوفی معروف و دایر بوده و در مشرق شهر طوس دره جاورت قبر محمد و احمد غزالی و فردوسی بوده است . یعنی نزدیک همان جایی که امسال مزار

شاعر بزرگ طوسی را در آن افتتاح کردند و این دومرد بزرگ یعنی معشوق طوسی و فردوسی طوسی که درزندگی بایک دیگر محشور بوده اند پس از مرگ هم شریک خاک و هم سایه یکدیگر شده اند و جای آنست که نامشان بایکدیگر توأم باشد .

\*\*\*

مراجع : مجله کاه شماره ۱۲ از دوره جدید ، ص ۲۶ ستون اول - دیباچه بایسنغری شاهنامه - اسرار التوحید فی مقامات ابی السعید ، چاپ بطرز بورغ - مصیبت نامه فرید الدین عطار - تاریخ گزیده چاپ اوقاف گیب - تفحات الانس چاپ لکنهو - تذکره همت اقلیمه در فصل طوس - کشف المحجوب چاپ لنین گراد - مطلع الشمس مجلد اول ص ۲۷۳ - ۲۷۴ - نزهة القلوب چاپ اوقاف گیب - الهی نامه عطار .

## چهارمین الماس بزرگ دنیا

که اخیراً کشف شده و وزن آن ۷۲۶ قیراط است  
و قیمت ۳۱۵۰۰۰ دلار بفروش رسید .



تصویر جانکر  
کاشف الماس

اتفاق تازه ای که در تاریخ الماسهای معروف دنیا رخ داده کشف قطعه الماس فوق است. یکی از کارگران افریقای جنوبی موسوم به جانکر «J. J. Jonker» در ضمن کاوشهای روزانه خود موفق به تحصیل این الماس شده و خصائص آن بقرار ذیل است : وزن ۷۲۶ قیراط ، رنگ سفید متمایل به آبی ، حجم بقدر یک تخم مرغ ، بکلی صاف و هموار بی لک ، یکی از تجارتخانهائی که تخصص در معاملات الماس دارد آنرا فوراً در ۳۱۵،۰۰۰ دلار که متجاوز از پنج میلیون ریال

است خریده فروشنده آن که تا قبل از این کشف یک نفر کارگر بود و امروز ثروتمند محسوب میشود قصد دارد این وجه خطیر را بمصرف تأسیس موسسه ای برساند که همیشه در عالم خیال آن را در مغز میپروراند و امروز استطاعت دارندگی آنرا دارد و آن موسسه تربیت و نگاهداری کاو و کوسفنداست . در دنیا فقط سه قطعه الماس یافت میشود که از این قطعه الماس بزرگتر است بنا برین این چهارمین الماس بزرگ دنیا است . بزرگترین الماس قطعه ای است موسوم به کولینن «Gullinan» که قبل از تراش ۳۰۲۵ قیراط وزن داشت . دومین موسوم است به اکسلسیور «Exelsior» و وزن آن  $\frac{1}{2}$  ۹۶۹ قیراط است . سومین به نام «مغول بزرگ» «Grand mongol» شناخته شده و دارای ۷۷۸ قیراط وزن است ، و این چهارمین قطعه الماس بزرگ دنیا بنام کارگر بی بضاعت و کم نام دیروز و متمول امروز جانکر نامیده شده است . پس از کشف این الماس گرانبها عدد زیادی از اطراف و اکناف ترانسوال با امید تحصیل یک همچو گنج پر قیمتی بمحل کشف آن هجوم آورده اند . الماس به دو طریق بدست میآید ، ۱ - در افریقای جنوبی در میان سنگ ریزه های رودخانه یافت میشود . از اینجهت سنگ ریزه های رودخانه را جم آورده ، شستشو میکنند و تحت معاینه در میآورند . ۲ - در میان طبقات زمین که مخصوصاً آبی رنگ باشد زمین را بوسیله آلات مخصوصی حفر کرده آنچه حاصل شود بالا میآورند و جستجو میکنند .